

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

مؤمنین، اینهایی که ایمان آوردند، یک گروه بودند، این گروه، ظاهرش به صورت یک تسبیحی از سنگ‌های قیمتی است. یک چنین تسبیحی را در نظر بگیرید، هر یک از دانه‌هایش از همان جنس است یعنی هر یک از دانه‌ها به قول آن شعر می‌گوید:

سال‌ها باید که تا یک مشتِ پشم از پشتِ

زاهدی را خرقه گردد یا جِماری را رسن

سال‌ها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب

لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

به هر جهت، اینها آنوقت تقسیماتی است که خود اینها بین خودشان کرده‌اند. اما این تسبیح وقتی همینطوری هست، در نخش می‌گوییم این چیست؟ تسبیح است. اما اگر این تسبیح پاره بشود ولو اینکه هنوز دانه‌هایش از هم نریخته ولی از همان اول پاره بشود یک دانه‌اش که کنار رفت، به آن یک دانه نمی‌گویند «تسبیح». درست است که تا وقتی با دانه‌های دیگر و در نخ است، در نخ الهی هست، اسمش تسبیح است ولی حالا می‌گویند یک مهره. برای اینکه شناخته بشود که این مهره، اصلش کجاست؟ می‌گویند یک مهره‌ی تسبیح ولی تسبیح نیست. البته ارزش دارد ولی نه به اندازه‌ای که کامل باشد چون دانه‌ی تسبیح شکل خاصی دارد و فرض کنید مثلاً از سنگ عقیق باشد، آن سنگ اگر تسبیح نمی‌شد، این شکل به دردش نمی‌خورد. این شکل فقط برای آن است.

بنابراین آن دانه‌ی تسبیح هم اگر با دیگران نباشد، آن قیمتی ندارد یعنی یک تسبیحی فرض کنید، این تسبیح را بطور مثال می‌گویند صد هزار تومان ارزش دارد، این نمی‌شود گفت: یک دانه‌اش که افتاد، هزار تومان ارزش دارد، نه! یک دانه‌اش که افتاد، چهار، پنج تومان است، نه هزار تومان. پس مصلحت خود این دانه‌ی تسبیح که جدا از تسبیح افتاده، این است که با آن‌های دیگر با هم باشد. برای اینکه همیشه با آنها باشد و آن وظایف تسبیح بودن را بتواند انجام بدهد، باید این نخ را دور نیندازد. این نخ را پاره نکند. با همان دانه‌های دیگر با هم بسازند و نخ را تعمیر کنند و نخ را تجدید کنند. این سرنوشت این تسبیح است با دانه‌های قیمتی‌اش. دانه‌هایی که تک تک قیمت دارد. همین مثال تسبیح را می‌شود به جامعه‌ی مؤمنین مثال زد برای اینکه جامعه‌ی مؤمنین هم برای امر ایمانی است، تسبیح هم برای کمک به امر ایمانی و عبادت الهی است، ان شاء الله. (برگرفته از

\*\*\*\*\*

شرح اویس قرنی را تذکرة الاولیاء شیخ عطار نوشته. البته به مناسبت زمان خودش و آنوقت چیزهایی گفته که شاید یک خرده به دل ما سنگین می آید ولی برای ما بسیار جالب و آموزنده است. بعد از اینکه پیغمبر گفت: بوی خدا را از طرف یمن می شنوم، عده ای رفتند که اویس را زیارت کنند. نوشته از کسانی که همراه این سفر بودند، عمر خلیفه ی دوّم بود. خلیفه با اینها آمد. علی (علیه السلام) هم که کاروان سالار بود. اویس یک شتربانی در بیابان بود، خلیفه و همه ی اینها رفتند دستش را ببوسند. آنجا نوشته: خلیفه یعنی عمر به اویس گفت: این بار سنگینِ خلافت را به گردن من گذاشتند که من طاقتش را ندارم، نمی دانم چه کار کنم؟ به چه کسی بدهم و بروم؟ اویس جواب داد: تو اگر اهلش نیستی و می فهمی که اهلش نیستی، رها کن و برو. به تو چه که خدا چه کار می کند؟ رها کن و برو! این اویس دو، سه تا نکته ی جالب دارد.

حالا این اویس را ببینید، ما می گوییم کیمیا را به خاک می زنند طلا می شود. ما به طلا اهمّیت می دهیم و الا طلا هم یک فلزی است مثل همه ی چیزهای دیگر ولی این کیمیاست. این کیمیا که به اویس خورد که با همین فقر و نداری خلیفه ی آن روز، خلیفه یعنی حکومت آن روز به دست بوسش آمد. اویس به دنیا هم نظر نداشت هیچ، همان شغل گوسفندچرانی اش را داشت، این کیمیا است. «کاین کیمیای هستی، قارون کند گدارا».

حالا ان شاء الله به وجود ما که این کیمیا خورده، ما خودمان لایقش باشیم که جذب کنیم، بفهمیم، ان شاء الله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۳/۱۶، جلسه خواهران ایمانی)

\*\*\*\*\*

در وجود خدا شکی نیست آنهایی هم که می گویند خدا را قبول ندارند، خدای من و شما را قبول ندارند و الا منظور از خدا این نیروی واحدی است که بر همه ی جهان مسلط است نه اینکه او جداگانه است، جهان هم جداگانه و این بر او مسلط است، نه! اصلاً جهانی وجود ندارد در مقابل خدا یعنی از آن دو تا فرضی که می شود کرد، وقتی می گوییم وجود خدا چنین و چنان است، اینکه خدا جدا باشد، جهان جداگانه و خدا بر جهان مسلط باشد؟ بعضی ها می گویند خدا بر جهان مسلط نیست، خود جهان یکپارچه یکی است. همان اسمش خداست چون همه ی حقی علمای دانشمندانی که اصلاً در این زمینه کاری ندارند، حرفی نمی زنند. کارشان فرض کنید بستگی به سیارات و ستاره ها و گردش شان دارد، آنها هم معتقدند که همه ی اینها به هم وصل است یعنی اگر شما یک عطسه بکنید، این در جهان اثر دارد، در آخرین سیاره هم این مؤثر است منتها اینقدر اثرش ضعیف است که کسی احساس نمی کند ولی همه ی اینها با هم یکی است. در این وسط اگر ما به این صورت بگیریم پس تکلیف انسان چه می شود؟ انسان وجود دارد؟ ندارد؟ انسان می تواند از خودش اراده و تصمیمی بگیرد یا نمی تواند بگیرد؟ همه ی اینها به هم وصل است به همین جهت هم گفته اند در وجود خدا و صفات خدا زیاد

فکران را به کار نبرید برای اینکه آن وجودی است برتر از فکر:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم

و از هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم

هر چه راجع به خدا فکر کنید، آن خدایی است که خودتان برای خودتان ساختید. برای اینکه به محض اینکه پرسند: خدا چیست؟ یک مقدار صفاتی توضیح می‌دهیم. از یکی دیگر پرسند، یک طور دیگر می‌گوید و حال آنکه خدا که یکی است، پس اینها خدای شماست، خدایی است که خودتان ساختید. خدای واقعی را فقط عرفا می‌توانند بشناسند، آن هم بعد از آنکه مراحل سلوک را طی کردند، آنوقت می‌فهمند. به قول عطار که می‌گوید: گروهی از پرندگان می‌خواستند سیمرغ را ببینند، (سیمرغ وجود فرضی است که می‌گویند از طرف خداوند یا مأمور اداره‌ی پرندگان است یا بطور کلی و در بالای کوه قاف جا دارد که همه‌ی اینها فرضی است). عده‌ای از پرندگان آمدند نزد هُدُهد، گفتند برویم بالای کوه قاف و سیمرغ را ببینیم. شروع کردند به راه رفتن رو به سوی کوه، هر چند وقتی یکی از آنها خسته می‌شد، می‌گفت من دیگر نمی‌توانم بیایم، می‌ایستاد، می‌ماند. از عده‌شان کم می‌شد تا وقتی به بالای کوه رسیدند از آن عده‌ی زیاد فقط سی نفر ماندند، سی تا مرغ ماندند. گشتند سیمرغی جداگانه از خودشان ندیدند، بعد که خوب نگاه کردند دیدند خودشان سیمرغ هستند.

آنان که طلبکار خدایید، خود آییند بیرون ز شما نیست، شما یید شما یید

صفاتی هم که برای خدا می‌شمرند، صفاتی است که پیغمبران، بزرگانی که در مقام خداشناسی، ما تشخیص دادیم که از ما جلوترند، آن صفات را فرض می‌کنیم یعنی فرض کنید خدا فلان صفت را داشته باشد یا نداشته باشد، در فکر شما چه اثر دارد؟ باید ببینید چه اثر دارد؟ وقتی ما می‌گوییم: یکی از صفات خداوند شجاعت است یعنی شجاع باش! وقتی می‌گوییم: یکی از صفات خداوند بخشش است یعنی ببخش، خودت ببخش! همینطور همه‌ی آن صفاتی است که به عنوان ایده‌آل ما گفته شده. بطور مثال که ایده‌آل را بفهمید: آنهایی که هندسه، ریاضی زیاد خواندند، می‌گویند که دو تا خط موازی با هم، به هم نمی‌رسد ولی در آخر به هم می‌رسد پس ایده‌آل دو خط موازی وقتی است که به هم برسند. همه‌ی این صفاتی هم که برای خداوند گفتند، صفاتی است که برای ما ایده‌آلی هست. حالا ببینید هر چه می‌تواند برای ما ایده‌آل باشد و خوب باشد آنچه گفته‌اند، آن صفتِ خداست از همه‌ی صفات. امانت‌داری، خداوند امین است یعنی اگر وعده‌ای کرده و گفت که این کار را بکن، پاداش آن نزد من است، امین است. آن کار را کردید پاداش را حتماً می‌دهد. اگر گفتید که خداوند اهل بخشش است یعنی اینکه ایده‌آل شما هم بخشش است یعنی وقتی ندانسته خطایی کردید، از طرف معذرت خواهی بکنید، بخشش بخواهید، می‌بخشد. دل‌تان می‌خواهد همه اینطور باشند، این صفت، صفتِ خداست. بنابراین در این صفت‌ها به جای اینکه فکر کنید که خدا آیا اینطوری است یا نیست؟ فکر کنید که شما خودتان این صفت را دارید یا ندارید؟ باید داشته باشید یا نه؟ و ایده‌آل شما هم در

این گفتارهایی است که بزرگان و عرفا گفتند و داستان‌هایی است که شنیدید.

کشور روم قدیم که مرکز مسیحیت بود، یک روم شرقی داشت که ترکیه‌ی فعلی باشد و آن جزایر آنجا، روم شرقی بود. یک روم غربی بود که در ایتالیا و الان هم هست، یک بحثی که بین همه‌ی مسیحیان بود این بود که آیا عیسی علیه السلام که خداوند او را به سوی خودش برد، با همین بدن جسمانی رفت یا با بدن روحانی؟ این بحث شما را، ما را هم می‌تواند خیلی مشغول کند ولی به ما چه؟ اگر دیدید اینطور بحث‌ها خیلی شما را مشغول می‌کند و به هیچ کاری، هیچ فکری نمی‌پردازید توجّه کنید که خداوند عیسی را پیش خودش برد، به ما چه؟ نه من را برد، نه من او را بردم. وقتی خودش فرمود: عیسی را بزرگ کردیم، آوردیم، به همینقدر اکتفا کنید اگر درجه‌ی سلوک‌تان خودبه‌خود بالا رفت و تجربه پیدا کردید، آنوقت حق دارید هر طور که می‌خواهید درک کنید. منظور این بحث بوده بین تمام کلیساها و تمام مجامع و همایش‌های به قول مسیحیان.

سلطان محمد فاتح عثمانی که آمد این قسمت‌ها را فتح کرد و این اسلامی که می‌بینید اینطوری هست، دین آنها قرار داد، این به نزدیک دروازه‌ی اسکندریه که مرکز علوم بود رسید، کلیسای مشهور آنجا را رفت درش بسته بود، راه ندادند. همه جا را گرفته بود، فتح کرده بود. صدای جار و جنجال از داخل کلیسا می‌آمد. پرسید: اینها چه می‌گویند؟ جنگ است همه جا را گرفتیم، مسیحیت را در آن قسمت‌ها از بین بردیم، حالا اینها چه می‌گویند اینجا؟ گفتند: اینها دارند بحث می‌کنند که عیسی با بدن جسمانی به آسمان رفت پیش خداوند یا با بدن روحانی؟ سلطان محمد عصبانی شد گفت: بریزید همه‌ی آنها را بکشید، خودشان بروند ببینند با چه بدنی رفت. به جای اینکه در این موقعیت به حفظ جان خودشان و دیگران پردازند و دین‌شان را حفظ کنند، در این بحث می‌کنند! حالا شما از پیروان آن همایش آنجا نباشید از پیروان سلطان محمد فاتح هم نباشید، ان شاء الله خداوند این توفیق را به ما بدهد. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۳/۱۷)

**بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علی‌شاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی / شرح رساله شریفه پندصلح / شرح فریاشات حضرت سجاد علیه السلام (شرح رساله حقوق) / شرح فریاشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) / جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس تقریری، امر به معروف و نهی از منکر) / جزوات رفع شبهات با کزیده‌هایی از بیانات / جزوات پرسش و پاسخ با کزیده‌هایی از بیانات / مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.**

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت [WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM) اقدام فرمایید. همچنین برای دریافت کزیده‌هایی از بیانات می‌توانید به کانال @jozveh121 در برنامه تلگرام بپیوندید.